بخش کامل تاریخ مغول *جامع‌التواریخ* به تصحیح محمد روشن و مصطفی موسوی در تهران چاپ شد. خانم وانگ‌ای‌دان نیز بخش تاریخ چین را تصحیح و با همین عنوان در ۱۳۷۹ ش در تهران منتشر کرد. همو (رشیدالدین فضل‌الله، مقدمه، ص ۴۱) از انتشار ترجمهٔ چینی *جامع التواریخ* خبر داده است.

منابع: ایرج افشار، «اطلاعاتی دربارهٔ چاپهای *جامع‌التواریخ*»، *یغما*، سال ۱۴، ش ۶ (شهریور ۱۳۴۰)؛ عباس اقبال آشتیانی، *تاریخ مغول: از حملهٔ چنگیز تا تشکیل دولت تیموری*، تهران ۱۳۶۴ ش؛ جان اندرو بویل، «رشیدالدین‌فضل‌الله همدانی: نخستین نویسندهٔ تاریخ جهان»، ترجمهٔ محمد نظری‌هاشمی، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، سال ۷، ش ۹ـ۱۱ (تیر ـ شهریور ۱۳۸۳)؛ محمدتقی بهار، *سبک‌شناسی*، تهران ۱۳۵۵ـ۱۳۵۶ ش؛ شیرین بیانی، «بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال *جامع التواریخ* رشیدی»، در *مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی دربارهٔ رشیدالدین فضل‌الله همدانی*، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۰ ش؛ همو، «*تاریخ سری مغولان*: یکی از منابع *جامع‌التواریخ* رشیدی»، *مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات و علوم‌انسانی دانشگاه تهران*، سال ۲۰، ش ۱ـ۲ (بهمن ۱۳۵۲)؛ رشیدالدین فضل‌الله، *تاریخ چین از جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله*، چاپ وانگ‌ای‌دان، تهران ۱۳۷۹ ش؛ همو، *جامع‌التواریخ*، چاپ محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران ۱۳۷۳ ش؛ همو، *جامع التواریخ: قسمت اسماعیلیان و فاطمیان و نزاریان و داعیان و رفیقان*، چاپ محمدتقی دانش‌پژوه و محمد مدرسی زنجانی، تهران ۱۳۵۶ ش؛ منوچهر مرتضوی، *مسائل عصر ایلخانان*، تهران ۱۳۷۰ ش؛ خانبابامشار، *فهرست کتابهای چاپی فارسی*، تهران ۱۳۵۰ـ۱۳۵۵ ش؛ مجتبی مینوی، *تاریخ و فرهنگ*، «ترجمهٔ علوم چینی به فارسی در قرن هشتم هجری»، تهران ۱۳۵۲ ش؛ حسین نصر، «سخنرانی سیدحسین نصر در جلسهٔ افتتاحی مجلس علمی»، در *مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی*، همان؛ غلامحسین یوسفی، «انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین فضل‌الله»، در همان؛

John Andrew Boyle, The significance of the *Jāmi' al-tawārīkh* as a source on Mongol history;

در *مجموعهٔ خطابه‌های تحقیقی*، همان؛

IA, s.v. "Reşīd-üd-Dīn Tabīb" (by Zeki Velidi Togan); Charles Ambrose Storey, *Persian literature: a bio-bibliographical survey*, vol 1,pt. 1, [London] 1989.

/ محمد روشن /

جامع‌الحکمتین، کتابی در حکمت اسماعیلی به فارسی تألیف ناصرخسرو قبادیانی[۵]. این کتاب، در پاسخ به پرسشهای ابوالهیثم جرجانی که آنها را در قالب قصیده‌ای مطرح کرده بود، نگاشته شده است. این مقاله مشتمل است بر دو بخش: ۱) گزارش قصیدهٔ جرجانی و مطالب آن، ۲) شرح ناصرخسرو بر این قصیده.

۱) **جرجانی و قصیدهٔ او.** ابوالهیثم احمدبن حسن جرجانی (قرن چهارم)، یکی از شخصیتهای ناشناخته در تاریخ فلسفهٔ ایرانی ـ اسماعیلی است که دربارهٔ وی فقط گزارش مختصری از بیهقی (ص ۱۳۲) در دست است. بیهقی او را در زمرهٔ عوام حکما، یعنی فیلسوفان ظاهرگرا، طبقه‌بندی کرده اما کوربن (← د. *ایرانیکا*، ذیل «ابوالهیثم احمدبن حسن جرجانی») او را فیلسوفی اسماعیلی و باطنی‌مذهب و بنابراین، نظر بیهقی را اشتباه دانسته است. ناصرخسرو (ص ۲۱۷) از ابوالهیثم جرجانی به عنوان یکی از «متعلقان و محبان فرزندان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم» سخن گفته است.

در قصیدهٔ ۸۹ بیتی ابوالهیثم جرجانی (محمدبن سرخ نیشابوری، مقدمهٔ معین، ص ۱)، ۹۱ پرسش فلسفی، منطقی، طبیعی، نحوی، دینی و تأویلی مطرح شده است (ناصرخسرو، ص ۳۱۴). ناصرخسرو در *جامع الحکمتین* (ص ۳۱۳) تصریح کرده که فقط به ۸۲ بیت از آن دسترسی داشته است. بنابر گزارش شاگرد ابوالهیثم، محمدبن سرخ یا محمدسرخ / سرخ نیشابوری (قرن چهارم و پنجم؛ ص ۲)، ابوالهیثم قبل از پاسخگویی بدان پرسشها، درگذشته است. محمدبن سرخ نیز که از اندیشمندان اسماعیلی بوده (← محمدبن سرخ نیشابوری، مقدمهٔ معین، ص ۶ـ۷)، پس از وفات استادش به درخواست جمعی از دوستانش در شرح آن قصیده و پاسخ به آن رساله‌ای نگاشته و در آن به ۷۶ پرسش، پاسخ داده و در پایان یادآوری کرده که آنچه وی نگاشته مطابق آن چیزهایی است که از استادش شنیده یا در آثار حکما خوانده و او چیزی از خود ننوشته است (محمدبن سرخ نیشابوری، ص ۲، ۱۰۹). در عین حال وی در نقل اقوال و آرای حکما مشخصاً از کسی نام نبرده مگر در چند مورد که نام ارسطو، شیخ‌یونانی [افلوطین]، جالینوس و محمدزکریا رازی را آورده است (← همان، ص ۲۳، ۳۰، ۳۲، ۵۰ـ۵۲). شرح محمدبن سرخ با عنوان شرح *قصیدهٔ فارسی خواجه ابوالهیثم احمدبن حسن جرجانی* توسط هانری کوربن و محمد معین همراه با مقدمه‌هایی به فارسی و فرانسه در تهران ۱۳۳۴ ش تصحیح و چاپ شده است.

از مقایسهٔ *جامع‌الحکمتین* با شرح محمدبن سرخ نیشابوری بر قصیدهٔ ابوالهیثم جرجانی، دانسته می‌شود که هر چند نویسندگان این دو شرح در اصول اسماعیلی با هم موافق‌اند، در فروع اختلافات آشکاری دارند. همچنین ناصرخسرو مطالب را مشروح‌تر و مفصّل‌تر بیان کرده، اما چون محمدبن سرخ شاگرد ابوالهیثم بوده شرح و توضیح او به مذاق ابوالهیثم نزدیک‌تر است. علاوه بر اینها، به اصالت روایت محمدبن سرخ از قصیدهٔ مذکور، اطمینان بیشتری می‌توان داشت زیرا اگرچه فقط مشتمل بر ۷۶ بیت از آن قصیده است، آنها را مستقیماً از سرایندهٔ آن شنیده و ضبط کرده، چنانکه هفت بیت در شرح او آمده است که در

جامع‌الحکمتین نیست. گاهی اختلاف در دو روایت سبب گردیده در اصل موضوع و شرح، اختلاف بسیاری پدید آید. به نظر می‌رسد ناصرخسرو شرح محمدبن سرخ بر قصیدهٔ جرجانی را ندیده بوده یا اگر از وجود آن اطلاعی داشته است، برای او چندان قابل اعتنا نبوده که کمترین اشاره‌ای در *جامع‌الحکمتین* بدان نکرده است (← محمدبن سرخ نیشابوری، مقدمهٔ معین، ص ۸، ۱۰ـ۱۱؛ ناصرخسرو، ص ۳۴۱ـ۳۴۴).

منابع: علی‌بن‌زید بیهقی، *کتاب تتمّة صوان‌الحکمة*، لاهور ۱۳۵۱؛ محمدبن سرخ نیشابوری، *شرح قصیدهٔ فارسی خواجه ابوالهیثم احمدبن حسن جرجانی*، چاپ هانری کوربن و محمد معین، تهران ۱۳۳۴ش؛ ناصرخسرو، *کتاب جامع‌الحکمتین*، چاپ هانری کوربن و محمد معین، تهران ۱۳۶۳ ش؛

EIr., s.v. "Abu'l-Haytham Aḥmad b. Ḥasan Gorgānī" (by H. Corbin).

/ فاطمه فنا /

۲) شرح ناصرخسرو بر قصیدهٔ جرجانی. بنابر قرائن، ناصرخسرو هنگام اقامتش در یمکان (در منطقهٔ علیای سیحون (درهٔ کوکچهٔ فعلی در استان بدخشان افغانستان) نزد دوست و حامی‌اش امیر بدخشان، علی‌بن‌اسد، به‌درخواست وی این کتاب را در پاسخ به‌پرسشهای مطرح شده در قصیدهٔ ابوالهیثم جرجانی، در سال ۴۶۲، نوشته و آن را *جامع‌الحکمتین* نامیده است (← ناصرخسرو، ۱۳۶۳ش، ص ۱۷ـ ۱۸، ۳۱۴، ۳۱۶) زیرا به تصریح خود وی (همان، ص ۱۸) بنیاد این کتاب بر گشایش مشکلات دینی و معضلات فلسفی بوده و ناصرخسرو در آن حکمای دینی را با آیات قرآنی و اخبار نبوی و حکمای فلسفی و فضلای منطقی را با براهین عقلی، مخاطب خود قرار داده است، ازاین‌رو می‌توان گفت وجه‌تسمیهٔ کتاب اشاره به این امر بوده است که آن حاوی مباحث حکمت دینیِ [اسماعیلی] و فلسفهٔ یونانی است.

از جوابیهٔ ناصرخسرو به پرسشهای مذکور، دو تحریر یا دو روایت موجود است: روایتی مختصر که در پایان *دیوان* ناصرخسرو (ص ۵۶۳ـ۵۸۳) درج شده است و روایتی مفصّل یعنی *جامع‌الحکمتین*. به نظر مینوی (ص ۱۱) معلوم نیست که ناصرخسرو ابتدا کدام را تألیف کرده است اما به حدس می‌توان گفت که وی نخست *جامع‌الحکمتین* را تألیف کرده و آنگاه روایت مختصری از آن استخراج کرده است.

ظاهراً ناصرخسرو در تألیف *جامع‌الحکمتین*، صرفاً از طریق علی‌بن اسد که قصیده را از بر بوده و آن را برای ناصرخسرو فرستاده، به قصیده دسترسی یافته است (← ناصرخسرو، ۱۳۶۳ش، ص ۱۷؛ محمدبن سرخ نیشابوری، مقدمهٔ معین، ص ۸).

جامع‌الحکمتین مشتمل است بر یک دیباچه و ۳۴ فصل. ناصرخسرو در فصل اول سبب تصنیف کتاب و نام آن و در فصل دوم قصیدهٔ ابوالهیثم، در فصل سوم، اثبات صانع و توحید او را بنابر اقوال فلسفی و کلامی و دینی آورده است و در باقی فصول کتاب، جز فصل پایانی، در پاسخ به پرسشهای مذکور ــ نه به همان ترتیبی که در قصیده آمده ــ گاهی یک یا دو و گاه چندین بیت را که مشتمل بر سؤالات متعدد است نقل کرده و برای هریک به دو شیوهٔ جداگانه پاسخ داده است؛ یکی مطابق آرای فیلسوفان یونان باستان نظیر ارسطو و افلاطون (بدون اشاره به آرای فیلسوفان مسلمان مانند فارابی و ابن‌سینا) و دیگری بنابر اندیشهٔ کسانی که به نظر وی مورد تأیید خاندان پیامبر اکرم صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم بودند مانند فاطمیان قاهره که وی مدعی نمایندگی آنها بود. چون او غالباً از ناتوانی ابوالهیثم در پاسخ به پرسشهای خودش گلایه کرده و همچنین باگرایش عرفانی‌تر آن تفسیر مخالف بوده است (← محمدبن سرخ نیشابوری، مقدمهٔ کوربن، ص ۴۱ـ۱۱۲)، معلوم می‌شود یکی از مقاصد وی در این اثر آن بوده که کاری کند تا اسماعیلیهای شرقی از آنچه او «راست کیشی[1]» فاطمیان قاهره خوانده است، پیروی کنند. چنانکه معروف است او دعوت فاطمی (فاطمیان)، نظامی مرکّب از اندیشهٔ نوافلاطونی اما نهایتاً خلقت‌گرا، را دست‌کم از زمان خلافت المعزّلدین‌اللّه (۳۴۱ـ ۳۶۵)برگزیده‌بود؛ نظامی‌که نگرش بنیادین آثار مشهوری چون *رسائل اخوان‌الصفا* را نیز پایه‌ریزی کرده است. بنابراین، عجیب نخواهد بود که پاسخهای ناصرخسرو در مقام نمایندهٔ مذهب راستین اسماعیلی عمدتاً بازتابی از این نظام باشد. در این صورت، آن هماهنگی که وی میان حکمت فلسفی و حکمت دینی اسماعیلی در نظر دارد، سازگاری میان دو دریافتِ متفاوتِ فلسفی از توحید خالق جهان است. بدین‌ترتیب، از یک سو توحیدی را داریم که فلاسفهٔ قدیم، و سرآمد آنها ارسطو، با تعالی معنوی از معلولهای متکثر به علت یگانه دست یافته بودند و ناصرخسرو آن را همان نفس کلی نوافلاطونی می‌داند و از سوی دیگر، مفهوم «واحد ورای هستی» اسماعیلیه را در رأس آن داریم که ناصرخسرو آن را با مفهوم خاص آفرینش بی‌زمان (ابداعِ نه از چیزی، خلق لامِنْ شیءٍ) با اشاره به تفاوت جزئی میان سه مرحلهٔ هستی‌شناختی توضیح می‌دهد. این سه مرحله عبارت‌اند از: یگانهٔ مطلق (احد یا یکی محض)، یگانگی (وحدت) به‌عنوان علت غایی هستی و مترادف فرمان خلاق‌الاهی (امر)، و موجود اول یا واحد متکثر که همان عقل کل است. این ابداعِ بی‌زمانِ عقل کلی از طریق نفسِ کلی جلوهٔ تأملِ عقل را در بارهٔ خودش به جهان مادی مخلوق هدایت

1. orthodoxy

می‌کند به کمک قوای طبیعت کلی، که به نمایندگی از طرف نفس کلی به نحوی عمل می‌کنند که همه‌چیز در هستی زمانی به گونه‌ای تخم اصلی ابداعِ بی‌زمان (تخم ابداعی) را منعکس می‌کنند (← ناصرخسرو، ۱۳۶۳ ش، ص ۱۲۲ـ۱۳۴، ۱۴۵ـ ۱۵۱، ۲۱۰ـ ۲۳۱). این سلسله مراتب کیهان‌شناختی بازتابی از نظم مشخصاً مذهبی «عالَم دینی اسماعیلیه» نیز هست و حضرت محمد صلی‌اللّه‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت به حضرت علی علیه‌السلام در نگارش «کتاب شنودنی» یعنی قرآن، همان نقشی را دارد که عقل کلی نسبت به نفس کلی یا قلم الهی نسبت به لوح در نگارش «کتاب دیدنی» یعنی خلقت دارد (همان، ص ۲۳۰ـ۲۳۲). اساس این فکر همان حدیث مشهور اسماعیلیه است (همان، ص ۲۹۰) که بر طبق آن «خداوند دین خود را بر مثال آفرینش خود بنا کرد تا انسان بتواند از آفرینش او به دین او و از دین او به وحدانیت او رهنمون شود» («إنّ اللّهَ أسّسَ دینَه علی مثالِ خَلْقِه لِیُسْتَدَلَّ بَخَلْقِهِ علی دینِهِ و بدینه علی وحدانیّته»؛ دربارهٔ انتساب این حدیث به پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله ← مؤیدفی‌الدین، ص ۹۷، ۱۱۷؛ قس شهرستانی، ج ۱، ص ۱۱۱آ، که آن را به امام صادق علیه‌السلام نسبت داده است).

ناصرخسرو در دیباچهٔ *جامع‌الحکمتین* (ص ۱۰ـ۱۲) کسانی راکه دانش طبیعی و هرگونه تفحص دربارهٔ آفرینش را غیرمجاز و کفر می‌دانند نکوهش کرده و آنان را «فقها لقبان» و «علما لقبان» دین اسلام خوانده است. سخنان وی در این باب حاکی از شیوع چنین رویکردی در خراسانِ عصر اوست. وی در مقابل آنان استدلال کرده که رهیافت علمی و فلسفی به خلقت (یا چون و چرا دربارهٔ آفرینش) نه‌فقط مجاز است بلکه واجب دینی است (همان، ص ۱۲؛ نیز ← ابن‌رشد که بعدها در *فَصْل المقالِ فی تقریرِ مابین الشریعةِ و الحکمةِ من الاتّصال* به طریق مشابه در جهان سنّی به استدلال در این باب پرداخته است). با این وصف، وی از تفاسیر عقل‌گرایانهٔ «متکلمان خودرأی» از قرآن، انتقاد کرده و با طنز دربارهٔ مجادلات متکلمان دربارهٔ صفات الاهی اظهارنظر کرده است. گرچه وی در بررسی مکتبهای کلامی سنّی برای معتزله بیش از کرّامیه اعتبار قائل شده اما از معتزله به سبب طرد تقلید شدیداً انتقاد کرده و معتقد است که تقلید نه تنها با پیروی کورکورانه از الگوهای مرسوم ارتباطی ندارد بلکه شرط لازم هر فرآیندِ آموزشی برای رسیدن به مراحل عالی‌تر حقیقت، یعنی تأویل، است؛ تأویلی که در لغت به معنای ارجاع شیء به اصل آن است (← ناصرخسرو، ۱۳۶۳ ش، ص ۳۱ـ۷۳).

جامع‌الحکمتین را محمد معین و هانری کوربن همراه با مقدمه‌هایی به فارسی و فرانسه، مشترکاً در تهران و پاریس، نخستین بار در ۱۳۳۲ ش تصحیح و چاپ کردند. ابراهیم دسوقی‌شتا این کتاب را به عربی ترجمه کرد که در ۱۳۵۳ ش / ۱۹۷۴ در قاهره منتشر شد. ایزابل دوگاستین[1] نیز در ۱۳۶۹ ش / ۱۹۹۰ آن را به فرانسه ترجمه کرد[2]. همچنین لتیمه پروین پیروانی[3] آن را تلخیص و به انگلیسی ترجمه کرد که در< جُنگ فلسفه در ایران>[4] (ج ۲، ص ۲۹۱ـ۳۱۱) با ویرایش سیدحسین نصر و مهدی امین‌رضوی در ۲۰۰۱ چاپ شد.

منابع: ابن‌رشد، *فصل‌المقال فی تقریر مابین الشریعة و الحکمة من الاتصال، او وجوب‌النظرالعقلی و حدودالتأویل (الدین‌والمجتمع)*، بیروت ۱۹۹۹؛ محمدبن عبدالکریم شهرستانی، *مفاتیح الاسرار و مصابیح الابرار*، چاپ عکسی از روی نسخهٔ منحصربفرد موجود در کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۶۸ش؛ محمدبن سرخ نیشابوری، *شرح قصیدهٔ فارسی خواجه ابوالهیثم احمدبن حسن جرجانی*، چاپ هانری کوربن و محمد معین، تهران ۱۳۳۴ش؛ هبةاللهبن موسی مؤید فی‌الدین، *المجالس المؤیدیة: المائة الأولی*، چاپ مصطفی غالب، بیروت [؟ ۱۹۷۴]؛ مجتبی مینوی، «قصیدهٔ چون و چرا»، *یادگار*، سال ۲، ش ۸ (فروردین ۱۳۲۵)؛ ناصرخسرو، *دیوان*، چاپ مهدی سهیلی، [اصفهان] ۱۳۴۸ ش؛ همو، *کتاب جامع‌الحکمتین*، چاپ هانری کوربن و محمد معین، تهران ۱۳۶۳ ش.

/ هرمان لندولت[5] /

جامعُ الرُّواة (نام کامل آن: *جامعُ الرُّواة و إزاحةُ الاشتباهات عن الطرقِ و الأسناد*)، کتابی رجالی به عربی از محمدبن علی اردبیلی، عالم عصر صفوی. به جز اشارات کوتاه خود اردبیلی در *جامع‌الرواة*، مطلب چندانی دربارهٔ زندگی او در منابع نیامده است. وی در حدود ۱۰۵۸ به دنیا آمد (حسینی اشکوری، ص ۱۲۱). او (ج ۱، ص ۱۵۳) از استادان خود به جعفربن عبداللّه کمره‌ای (قاضی کمره‌ای*، متوفی ۱۱۱۵) اشاره کرده و گفته که تمام علوم متداول را نزد او خوانده است. همچنین اردبیلی (ج ۲، ص ۱۵۲) از دیگر استاد خود، محمدعلی بن احمد استرآبادی، نام برده و او را ستوده است. از دیگر مشایخ وی، محمدباقر مجلسی بوده که در ۱۷ ذیقعدهٔ ۱۰۹۸ به اردبیلی اجازهٔ عام روایت آثار خود را داده است (برای متن اجازه ← اردبیلی، ج ۲، ص ۵۴۹ـ۵۵۲؛ حسینی اشکوری، ص ۱۲۲ـ ۱۲۷). در آغاز این اجازه، مجلسی اشاره کرده که اردبیلی بسیاری از آثار حدیثی و عقلی را نزد او قرائت کرده است (← اردبیلی، ج ۲، ص ۵۴۹ـ۵۵۰). بنابر نوشتهٔ آقارضی قزوینی بر

1. Isabelle de Gastines
2. *Le livre réunissant les deux sagesses*
3. Latimah Parvin Peerwani
4. *An Anthology of philosophy in Persia*
5. Hermann Landolt